

تأثیرات والدین بر دینداری فرزندان از منظر روان‌شناسی دین

سیدعلی هادیان*
سیدمحمد غروی‌راد**
مسعود آذربایجانی***

چکیده

هدف از این نگاشته، طرح و بررسی تأثیرات والدین بر دینداری فرزندان از منظر روان‌شناسی دین است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و اطلاعات به شیوه اسنادی گردآوری شده‌اند؛ بدین منظور، نظرات و تحقیقات روان‌شناسان در این زمینه از ابتدا تا به امروز بررسی و دسته‌بندی گردیده و در برخی مواضع تحلیل‌های لازم ارائه شده است. این بررسی نشان می‌دهد والدین از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهی و تقویت یا تضعیف دینداری در فرزندان خود بوده و از روش‌های گوناگون نظیر باورها و رفتارهای دینی خود، نوع دل‌بستگی با فرزندان، روابط عاطفی با آنها، سبک فرزندپروری و نوع رسیدگی به نیازهایشان بر دینداری آنان و تصویری که از خداوند پیدا می‌کنند، اثر می‌گذارند.

واژه‌های کلیدی: دینداری، والدین، فرزندان، تصویر خداوند، روان‌شناسی دین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

دینداری از ابعاد مهم شخصیت انسان و دارای آثار ژرف و گسترده در ساحت‌های مختلف فردی و اجتماعی زندگی اوست؛ به همین دلیل، شناخت عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و قوت و ضعف دینداری، دارای اهمیت ویژه‌ای است. این عوامل که می‌توانند از قبل تولد فرد آغاز و تا پایان عمر او اثرگذار باشند، به گروه‌هایی نظیر عوامل زیست‌شناختی، اجتماعی، محیطی، شخصیتی و غیره قابل تقسیم‌اند (هادیان، ۱۳۹۱). در این میان، یکی از اساسی‌ترین عوامل دوره کودکی، ویژگی‌های والدین و نحوه تعامل آنان با فرزند است.

دوران کودکی نقش پایه‌ای در شخصیت آدمی دارد. عموم روان‌شناسان نظریه‌پرداز به اهمیت این دوران و تأثیر والدین در شکل‌گیری شخصیت فرد تأکید کرده و شواهد این اثرگذاری در خود آنان و نظریاتشان ظهور کرده است (شولتز، ۱۳۸۷؛ فیست و فیست، ۱۳۸۶). بیشترین و مهم‌ترین عادات، باورها، و «روان‌بینه»^۱های انسان در کودکی به وجود می‌آیند (عطاران، ۱۳۷۱، ص ۱۱). گزل^۲ - روان‌شناس رشد - می‌گوید: «کودک در پنج‌سالگی نسخه کوچک شخص جوانی است که بعداً خواهد شد» (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۴، ص ۱۶). سهم عمده تأثیرات در این دوره از آن والدین است (هود، ۲۰۰۹، ص ۹۰). بی‌شک دینداری نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده و به‌طور عمده در کودکی و توسط والدین می‌تواند شکل بگیرد.

مقصود از دینداری تعبد و پایبندی به دین می‌باشد و به تبع دین، ابعاد و مراتب گوناگون دارد که مورد توجه متفکران داخلی و خارجی قرار گرفته است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۴؛ داوودی، ۱۳۸۴؛ فقیهی و خدایاری‌فرد، ۱۳۸۴؛ فقیهی و دیگران، ۱۳۸۵؛ قدرتی و مهریزی، ۱۳۸۹). در یک تقسیم، دینداری به هفت بُعد و ساحت تقسیم می‌شود: ساحت‌های عقیدتی، هیجانی، ارادی، اخلاقی، مناسکی، اجتماعی و تجربی؛ توضیح اینکه دیانت انسان را اولاً، دارای مجموعه‌ای از عقاید در باب هستی، خدا، انسان و غیره می‌کند؛ ثانیاً، هیجان‌ها و عواطف خاصی را در او پدید می‌آورد؛ ثالثاً، آرمان‌ها و آرزوهایی در او برمی‌انگیزد؛ رابعاً، صفات اخلاقی ممدوحی را در او پدید آورده و صفات مذمومی را از او محو می‌سازد؛ خامساً، به اعمال خاصی اعم از گفتار و کردار وامی‌دارد؛ سادساً، آثار و نتایج اجتماعی معینی دارد و سابعاً، انسان را دارای تجارب دینی می‌سازد (ملکیان، ۱۳۸۹، ص ۹۱ و ۹۲).

منظور نگارنده از تأثیر والدین بر دینداری فرزندان، اثرگذاری ویژگی‌های فکری و رفتاری والدین بر یک یا چند بُعد از ابعاد ذکر‌الذکر است. در این پژوهش این تأثیرات از منظر روان‌شناسی دین دسته‌بندی، بیان و تحلیل می‌گردد.

تأکید روان‌شناسان متقدم بر تأثیر والدین بر دینداری فرزندان

توجه به نقش والدین در دینداری فرزندان در روان‌شناسی دین را می‌توان به دو دوره تقسیم نمود؛ دوره اول: قبل از پژوهش‌های تجربی؛ دوره دوم: پژوهش‌های تجربی رایج در روان‌شناسی. در ادامه به عمده نظریات دوره اول اشاره می‌کنیم.

از نظر جی. استنلی هال^۱ بذر عواطف دینی را در نخستین ماه‌های کودکی می‌توان کاشت. این کار با مراقبه دلسوزانه از جسم کودک از طریق برخورداری آرام و باطمأنینه و پرهیز از محرک‌های شدید و احساسات تند امکان‌پذیر است. بدین روش می‌توان به رشد حس اعتماد، قدردانی، وابستگی و عشق یاری رساند؛ عواطفی که نخست متوجه مادر بوده و بعد از آن به خداوند معطوف خواهد شد (وولف، ۱۳۸۶، ص ۱۰۸).

فروید^۲ که میانه خوبی با دین نداشت؛ در بیان منشأ دینداری، آن را به نوعی تکرار دوره کودکی فرد دانسته که خدا چیزی جز پدر متعالی یعنی فرافکن شده پدر نیست؛ در نتیجه، روابط انسان با خدا به روابط او با پدر (والدین) خود که فروید آن را با عقده ادیپ^۳ توضیح می‌داد، بستگی دارد. به طور کلی، روان‌شناسان روان‌پویشی^۴ مفاهیم الوهیت و تصور خدا را ریشه‌دار در تجربیات و حوادث اولیه زندگی می‌دانند (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۵؛ وولف، ۱۳۸۶، ص ۴۵۷).

جیمز پرات،^۵ مهم‌ترین شاگرد بلاواسطه ویلیام جیمز،^۶ معتقد است آنچه در دینداری انسان مهم است این است که فرد در نخستین سال‌های زندگی در نظام زنده‌ای از تصاویر، کلمات و اعمال دینی غرق شود. به نظر او، تقریباً همه نمادهای مذهبی که در زندگی فرد مؤثرند، در زمان کودکی وارد تجربه او می‌شوند. او به والدینی که می‌خواهند فرزندان دیندار داشته باشند، توصیه می‌کند دینداری خود را در مقابل فرزندان کاملاً ظاهر ساخته و به آن جلوه بیرونی بدهند؛ کودک براساس قانون تقلید، خودبه‌خود از این حرکات پیروی کرده و در نگرش و احساسات آنها سهیم خواهد شد (وولف، ۱۳۸۶، ص ۶۹۸ و ۶۹۹).

1. Hall, G. S.

3. Pedipus complex

5. Pratt, J. B.

2. Frued, Z.

4. psychodynamic

6. James, W.

بی‌بروه،^۱ روان‌شناس فرانسوی، عاطفه دینی را تعمیم‌یافته عواطف فرزند می‌داند که به‌طور طبیعی در درجه اول متوجه والدین است. پدر و مادر نخستین خدایان کودک و مظاهر عشق و هیبت در او هستند. وقتی فرزند می‌فهمد که والدین فاقد صفات آسمانی هستند؛ این صفات را به قدرتی معنوی و کامل که خدا باشد، منتقل می‌کنند (وولف، ۱۹۹۱، ص ۲۸). جرج وتر،^۲ روان‌شناس رفتارگرا، معتقد بود با خدایان غالباً مانند والدین پراقتدار رفتار می‌شود (وولف، ۱۹۹۱، ص ۱۲۱). بر این اساس، رابطه با خداوند متأثر از روابط فرد با والدین خود می‌باشد.

هارالد شیلدرپ،^۳ روان‌شناس نروژی، برای تجربه دینی و مذهبی سه شکل عمده قائل است؛ به نظر او، در شکل اول که بارزترین احساس‌ها، احساس گناه و ترس به همراه اشتیاق به سلطه‌پذیری و کفاره است، ارتباط با پدر اهمیت اساسی دارد و در شکل دوم که مشخصه‌اش اشتیاق به خداوند، تقرب به او و آرزوی رسیدن به صلح و آرامش در خداست، بیشتر رابطه فرد با مادر مهم است (وولف، ۱۳۸۶، ص ۴۵).

اریک اریکسون^۴ نیز سه نوع تصور از خداوند را تشخیص داد: ۱. تصور خدای پذیرنده و مهربان که مرتبط با تجربه مادری است؛ ۲. تصور خدای هدایتگر که مرتبط با پدر است و ۳. تصویری پیش از والدین (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۳).

نظرات فوق‌گرفته معمولاً متکی بر پژوهش‌های موردی هستند، نه بررسی‌های پیمایشی روشمند؛ اما همه در این وجه مشترکند که دینداری و ارتباط شخص با خدا به نحو اساسی متأثر از دوران کودکی و روابط او با والدین خویش است.

در ادامه به نتایج به‌دست‌آمده در پژوهش‌های تجربی می‌پردازیم.

نقش منحصر به فرد والدین در دینداری فرزندان

بررسی‌ها نشان می‌دهد که کودکان موجوداتی معنوی بوده و تمایل ذاتی به ایده‌های دینی دارند، اما این استعداد درونی عمدتاً توسط والدین شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد (هود، ۲۰۰۹، ص ۸۹ و ۹۰). آنجا که دین در زندگی نقش اساسی دارد، والدین می‌کوشند تا به شیوه‌های مختلف - حتی گاهی اجبار و تنبیه - فرزندان‌شان را به دین خود پیوند نمایند (آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۱۶). کودکان قبل از اکتساب مجموعه‌ای از باورها از پیوندهای گروهی

1. Bovet, P.

2. Vetter, G. B.

3. Schjelderup, H.

4. Erikson, E.

خود مثل دین و قومیت آگاه می‌شوند؛ یعنی ابتدا خود را مسیحی یا مسلمان و... می‌یابند و سپس می‌آموزند که به عنوان یک مسیحی یا مسلمان قرار است چه باورهایی داشته باشند. این اجتماعی‌سازی^۱ توسط عوامل مختلفی صورت می‌گیرد که اثرگذارترین آنها والدین است (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۴۶).

پژوهش‌های بسیاری نقش ویژه والدین در دینداری فرزندان را روشن ساخته است. در یک بررسی، از افراد خواسته شد تا اهمیت تأثیرات مختلف بر رشد دینی خود را نمره‌گذاری کنند؛ مادر رتبه اول (بیشترین)، پدر رتبه دوم و (کمی پایین‌تر) دوستان در رتبه سوم (با فاصله زیادی) قرار گرفتند. در بررسی ۸۷۸ دانشجوی برای تشخیص عوامل مهم تأثیرگذار بر باورهای دینی، والدین دارای بیشترین تأثیر (۴۴٪) و در رتبه بعدی دوستان (۱۵٪) قرار گرفتند. در تحقیقی دیگر، مادر اولین، کلیسا دومین و پدر سومین عامل مؤثر بر دینداری افراد تشخیص داده شد (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۲۴۶). پژوهش آلپورت^۲ روی دانشجویان نیز نشان داد که والدین یکی از اساسی‌ترین زیربناهای احساس نیاز دینی دانشجویانند (وولف، ۱۳۸۶، ص ۷۸۶).

تأثیر دینداری والدین بر دینداری فرزندان

یکی از جنبه‌های مؤثر والدین بر دینداری فرزندان، باورها و رفتارهای دینی آنان است. دینداری و اهمیت آن نزد والدین یکی از پیش‌بینی‌کننده‌های اصلی دیانت در فرزندان است. پژوهشی بر روی دانش‌آموزان کاتولیک دبیرستانی مشخص نمود که ادراک اهمیت دین نزد والدین، محیط خانوادگی مثبت و اعمال دینی درون خانه سه پیش‌بینی‌کننده اصلی دیانت در نوجوانان است (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۱۴). در مصاحبه‌ای که با والدین و فرزندان بزرگسالشان صورت گرفت، اساسی‌ترین تعیین‌کننده دیانت فرزندان عبارت بود از: دیانت والدین، کیفیت روابط خانوادگی و ساختار سنتی خانواده (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۱۷). در یک پژوهش، همبستگی میان باورها و رفتارهای دینی والدین و فرزندان سنین مدرسه، بین ۵۰ تا ۶۰ به دست آمد که بیشترین مقدار برای حضور در کلیسا و کمترین مقدار در میزان دعا بود (آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۱۵ و ۱۶). در تحقیقی دیگر، همبستگی میان حضور پدر و مادر در کلیسا و نگرش فرزندان به مسیحیت (۰/۵۹ و ۰/۴) و همبستگی با حضور فرزندان در کلیسا (۰/۵۶ و ۰/۶۵) به دست آمد (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۹۹ و ۱۰۰). شباهت فرزندان با والدین در

1. socialization

2. Allport

رفتار دینی خیلی بیشتر از شباهت در امور دیگری چون سیاست، ورزش و سرگرمی است. نتایج زیر در بررسی همبستگی بین رفتارهای فرزندان با دوستان و والدینشان به دست آمد.

موضوع	والدین - فرزند	دوستان - فرزند
رفتار دینی	۰/۵۷	۰/۲۰
رفتار سیاسی	۰/۳۲	۰/۱۶
ورزش‌ها	۰/۱۳	۰/۱۶
سرگرمی‌ها	۰/۱۶	۰/۱۰
عادات غذایی	۰/۰۷	۰/۰۵

والدین با کدام رفتارهای دینی می‌توانند بر دیانت فرزندان تأثیر بگذارند؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد که مشغول نمودن فرزندان به فعالیت‌های دینی درون منزل مثل شرکت دادن آنها در دعا و خواندن کتاب مقدس، صحبت درباره موضوعات دینی در خانواده، بردن آنان به اماکن مذهبی، شرکت دادنشان در خدمات و مناسک مذهبی و فرستادن آنها به مدارس دینی؛ از جمله این راه‌هاست (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۱۰۳ و ۱۰۴؛ آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۱۶ و ۱۷). در یک بررسی مشخص گردید که رفتارهای زیر جهت انتقال دیانت از والدین به فرزندان مؤثر است: ۱. توکل بر خدا؛ ۲. احیای ارزش‌های دینی در خانه؛ ۳. حل تعارضات با عبادت؛ ۴. عفو و بخشش؛ ۵. توبه؛ ۶. محبت و خدمت به دیگران؛ ۷. غلبه بر چالش‌ها از طریق ایمان؛ ۸. پرهیز از محرّمات؛ ۹. گذشتن از وقت، ثروت و راحتی خود برای اهداف معنوی؛ ۱۰. وجود آموزش و مباحثات دینی درون فامیل؛ ۱۱. اطاعت آشکار از خدا و والدین و ۱۲. اولویت دادن ایمان و خانواده بر علائق سکولار و شخصی (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۱۷).

چنین نیست که تأکید والدین بر هر باوری موجب قبول آن توسط فرزندان شود. برخی تحقیقات، تأثیر تأکید والدین را مثبت و برخی منفی نشان می‌دهند. می‌توان گفت عوامل گوناگونی مثل سطح شناختی و ساختار معرفتی والدین و فرزندان بر تشابه آنها در باورها مؤثرند (بویاتزیس، ۲۰۰۵، ص ۱۲۹).

نظریه دلبستگی، والدین و دینداری فرزندان

جان بالبی^۱ که علاقه کاری‌اش اختلالات کودکان بود، انواع مشکلات عاطفی از جمله ناتوانی در ایجاد ارتباط صمیمانه و طولانی‌مدت با دیگران را در آنها مشاهده کرد. عقیده او

1. Bowlby, J.

چنین بود که این کودکان به این علت نمی‌توانند عشق بورزند که در اوایل زندگی فرصت ایجاد یک دلبستگی محکم به مادر یا مادرنماد^۱ را نداشته‌اند (کرین، ۱۳۸۴، ص ۷۸). همکار بالبی، اینزورث^۲ سه الگوی دلبستگی را مطرح کرد (کرین، ۱۳۸۴، ص ۹۱ و ۹۲).

۱. **دلبستگی ایمن:**^۳ کودکانی که پس از ورود مادرشان به محل ناآشنا، خیلی زود او را به عنوان پایگاهی برای کاوش مورد استفاده قرار می‌دهند و هنگامی که مادر محل را ترک می‌کند، بازی اکتشافی آنان کاهش می‌یافت و گاهی آشکارا آشفته می‌شدند. هنگامی که مادر برمی‌گشت نیز فعالانه از او استقبال می‌کردند و یکی دو دقیقه نزدیک او باقی می‌ماندند و هنگامی که از بودن او مطمئن می‌شدند، بار دیگر مشتاقانه به کشف محیط اقدام می‌کردند. مادران این کودکان هر موقع کودکان به آرام‌بخشی آنها نیاز داشت، با محبت و عشق به نیازهای او رسیدگی می‌کردند. اینزورث این الگو را الگوی سالم دلبستگی می‌داند.

۲. **دلبستگی ناایمن اجتنابی:**^۴ این کودکان در موقعیت ناآشنا کاملاً مستقل به نظر می‌رسیدند و مادر را به عنوان پایگاه امن مورد استفاده قرار نمی‌دادند و حتی خیلی راحت مادر را فراموش کرده و هنگامی که مادر اتاق را ترک می‌کرد، پریشان نمی‌شدند. وقتی مادر سعی می‌کرد آنها را در آغوش بگیرد، خود را پس می‌کشیدند. مادران این کودکان طردکننده بودند؛ کودکان بر این گمان بودند که نمی‌توانند بر حمایت مادر تکیه کنند و بنابراین، به شیوه‌ای دفاعی واکنش نشان می‌دادند. آنها برای دفاع از خود موضعی بی‌تفاوت و متکی به خود اتخاذ کرده بودند؛ زیرا در گذشته دچار طردهای مکرر توسط مادر شده بودند. به نظر بالبی این رفتار می‌تواند به ویژگی ثابت شخص تبدیل شود؛ یعنی بیش از حد متکی به خود و غیر وابسته باشد و به خاطر بدگمانی، به دیگران اعتماد نکرده و نتواند روابطی صمیمانه داشته باشد.

۳. **دلبستگی ناایمن دوسوگرا (مردد):**^۵ در موقعیت ناآشنا، این نوزادان چنان نگران حضور مادر بودند و به او چسبیده بودند که اصلاً به کاوش در محیط اطراف خود نمی‌پرداختند. هنگامی که مادر اتاق را ترک می‌کرد، بسیار آشفته می‌شدند و هنگام برگشت مادر آشکارا رفتاری دوسویه با او در پیش می‌گرفتند، گاهی به او نزدیک شده و گاهی او را با خشم از خود می‌رانند. مادران این کودکان در خانه معمولاً با نوزادان خود رفتاری متناقض داشتند. در برخی موقعیت‌ها صمیمی و پاسخ‌دهنده بودند و در برخی موقعیت‌ها رفتاری مغایر آن

1. mother-figure

2. Ainsworth

3. secure attachment

4. insecure-avoidant attachment

5. insecure-ambivalent attachment

داشتند. این تناقض ظاهراً کودکان را از حضور مادرشان به هنگام نیاز نامطمئن می‌ساخت؛ در نتیجه، معمولاً می‌خواستند مادرشان را نزدیک خود نگه دارند.

نظریه دلبستگی کیفیت روابط اولیه را در شکل‌دهی به افکار، احساسات، رفتارها و تصور از خود بسیار مؤثر می‌داند (پیدمونت، ۲۰۰۵، ص ۲۵۶).

کرکپاتریک^۱ نظریه دلبستگی والد-فرزند را به حوزه دین گسترش داد. به عقیده او، نظریه دلبستگی برای فهم بسیاری از پدیده‌های دینی مفید است. مؤمنان همواره خداوند را در دسترس، پاسخگو، حافظ و حامی دانسته و در موقعیت ترسناک به او پناهنده می‌شوند؛ همچنین، جدایی از یک فرقه دینی مانند جدایی از نماد دلبستگی موجب اضطراب می‌گردد. الگوی دلبستگی پیش‌بینی می‌کند که فقدان یک نماد دلبستگی، فعال‌کننده رفتارهای دلبستگی دیگر می‌باشد، مطابق با همین الگو در افراد داغ‌دیده رفتارهای دینی افزایش پیدا می‌کند. از دیگر نشانه‌های مورد اشاره کرکپاتریک تلقی پدران و مادران از خداوند است (کرکپاتریک، ۲۰۰۶، ص ۴-۹).

به نظر کرکپاتریک سبک دلبستگی پیش‌بینی‌کننده نحوه ارتباط شخص با خدا و تصور او از خداست؛ مثلاً افراد دارای دلبستگی ایمن خداوند را تسلی‌بخش و ایمن تلقی می‌کنند و افراد با دلبستگی اجتنابی به خاطر ترسشان از صمیمیت از ارتباط با خداوند هم‌اها می‌کنند. سبک دلبستگی نایمن‌مرد، بسیار محتمل است که ارتباط تازه‌ای با خداوند پیدا کند که به لحاظ عاطفی بسیار پایدار و ایمن باشد (پیدمونت، ۲۰۰۵، ص ۲۵۶ و ۲۵۷).

همچنین سبک دلبستگی از طریق تأثیر بر تصور شخص از خود با دینداری رابطه دارد. باور به اینکه خداوند چگونه موجودی است، دوستدار و مراقب یا کنترل‌کننده و خشمگین، با قالب‌های ذهنی از خود همبسته است. کسانی که دلبستگی ایمن داشته‌اند، خود را دوست‌داشتنی و لایق مراقبت دانسته و خداوند را دوستدار و مراقب انسانها تلقی می‌کنند؛ از طرف دیگر، بررسی‌ها نشان می‌دهد، که احتمال روی کردن به خداوند به عنوان نماد دلبستگی جانشین بستگی به درجه‌ای دارد که شخص خود را نالایق برای محبت و مراقبت از طرف نزدیکان خود بداند. در نتیجه، تصویر منفی از خود انگیزه‌ساز روی کردن به خداوند به عنوان نماد دلبستگی است، اما برای درست کار کردن این فرایند باید شخص قالب ذهنی مثبتی نسبت به دیگران داشته باشد؛ یعنی واقعاً معتقد باشد که نمادها با محبت و قابل اعتماد هستند، اما برای آنان که قالب ذهنی منفی نسبت به دیگران دارند، یافتن خدا تجربه‌ای

1. Kirkpatrick, L. A.

مأیوس‌کننده خواهد بود. خدایی که او می‌یابد، دور و غیر قابل دسترس می‌باشد، که اصلاً پناهگاه امنی نیست. (کرکپاتریک، ۲۰۰۶، ص ۱۲-۱۵). در مورد تفاوت‌های فردی در دلبستگی و نقش آن در دینداری دو گروه فرضیه وجود دارند:

۱. **فرضیات مدل‌های مغزی و تناظر:**^۱ تفاوت‌های افراد در سبک دلبستگی و باور به خدا با یکدیگر متوازی و متناظرند؛ مثلاً کسانی که دلبستگی ایمن دارند، خداوند را همچون یک نماد دلبستگی و در دسترس و پاسخگو تلقی می‌کنند که دوستدار و مراقب آنان است؛ در حالی که افراد دارای دلبستگی اجتنابی خداوند را به احتمال زیاد غریبه، غیر قابل دسترس، سرد و طردکننده و یا حتی ناموجود تلقی می‌کنند. در این دیدگاه تجربه محبت برای توان عشق‌ورزی، بنیانی ضروری است. تا اینجا، تناظر میان باورهای دینی فرد و سبک دلبستگی اولیه او بود؛ اما تفسیر دیگری توسط گرانک ویست^۲ (۱۹۹۸) مطرح شد و آن اینکه تناظر میان باورهای دینی شخص و باورهای والدین اوست؛ به این صورت که وقتی کودک دلبستگی ایمن داشته باشد، جذب دیانت والدین می‌شود و اگر نایمن باشد از دیانت آنان فاصله می‌گیرد.

۲. **فرضیه‌های جبران:**^۳ خداوند به عنوان نماد دلبستگی جانشین است. طبق این فرضیه کودکانی که در به دست آوردن دلبستگی ایمن به والدین شکست خورده‌اند، به دنبال نماد دلبستگی جانشین می‌گردند. این جانشین می‌تواند معلم، برادر یا خواهر، بزرگ‌تر، دیگر بستگان و یا به‌طور کلی، هر غیری باشد که در دسترس بوده و نیازهای دلبستگی را پاسخ دهد. هر دو گروه فرضیه در بررسی‌ها مؤیداتی پیدا نموده‌اند.

برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که افراد دارای دلبستگی ایمن و روابط نزدیک، بیشتر در فعالیت‌های فردی و جمعی دینی شرکت می‌کنند و تعهدات دینی قوی‌تری دارند؛ همچنین، تبیین‌های دینی بیشتر و تصویر مثبت‌تری از خداوند و نرخ کمتری از ترک ایمان دارند؛ این نتایج مؤید فرضیه تناظر است (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۱۵ و ۲۵۲). این افراد دینداری آرام و بی‌تحولی را تجربه کرده و در صورت ضعف دیانت والدین، تمایل کمتری به دینداری نشان می‌دهند که نتیجه اخیر با فرضیه تناظر با تفسیر گرانک ویست تطبیق دارد (لوونتال، ۲۰۰۸، ص ۸۳؛ هود، ۲۰۰۹، ص ۱۰۲). بررسی‌ها حاکی از آن است که دلبستگی ایمن با انگیزه دینی درونی^۴ نیز ارتباط مثبت دارد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۱).

1. mental model and correspondence hypothesis 2. Granqvist
3. compensation hypothesis

۴. اقسام انگیزه دینی در ادامه مقاله خواهد آمد.

به طور کلی بررسی‌ها نشان می‌دهد تبدل‌های ناگهانی^۱ که توسط عواملی مانند بحران‌های عاطفی مثل مشکلات ازدواج، تسریع می‌شوند؛ در افرادی که دلبستگی ناایمن و روابط سرد با والدینشان داشته‌اند بیشتر از کسانی است که دلبستگی ایمن داشته‌اند. در برخی تحقیقات گروه مردد و در برخی دیگر گروه اجتنابی، تبدل‌های بیشتری را نشان داده‌اند (کرکپاتریک، ۲۰۰۶، ص ۱۶؛ هود، ۲۰۰۹، ص ۱۰۲؛ نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۱ و ۲۵۲). ارتباط این افراد با خداوند بیشتر بسته و شخصی می‌باشد (لوونتا، ۲۰۰۸، ص ۸۳). محققان نتایج فوق را در افراد دارای دلبستگی اجتنابی سازگار با فرضیه جبران و در گروه دوسوگرا با هر دو فرضیه تناظر و جبران سازگار دانسته‌اند. در پژوهشی کودکان ۴ تا ۱۰ ساله هرچه به سنین بالاتر نزدیک می‌شد و دوری‌شان از والدین افزایش می‌یافت، احساس نزدیکی بیشتری به خداوند پیدا می‌کردند که در نظر پژوهشگران این نتیجه مؤید فرضیه جبران است (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۰۱). البته می‌توان افزایش درک نیاز به خداوند را نیز علت این نزدیکی بیشتر دانست. همچنین، بعضی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که میان انگیزه دینی درونی و دلبستگی اجتنابی رابطه منفی وجود دارد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۱).

نظریه روابط شیء، والدین و دینداری فرزندان

نظریه پردازان اصلی نظریه روابط شیء قصد تعدیل روان‌کاوی فروید نسبت به دین را دارند (وولف، ۱۳۸۶، ص ۴۵۰). ایشان در این مورد با فروید موافقت می‌کنند که دین اصولاً در ارتباطات آغازین با والدین ریشه دارد، اما تأکید صرف بر عوامل ادیبی و اینکه دین همواره روان‌رنجور است را نمی‌پذیرند (وولف، ۱۳۸۶، ص ۴۸۳). نظریه روابط شیء مدعی است که خداوند برای ما به مثابه یک شیء رخ می‌نماید که ابتدا توسط والدین قالب‌ریزی شده است. شیء در این نظریه فرد یا افرادی هستند که فرد با آنها روابط مهم و حیاتی دارد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

ایاتی ساتی^۲ از چهره‌های این مکتب، مادر را نخستین موضوع رابطه عاطفی می‌داند که آنچه انسان بعدها به آن علاقمند می‌شود، از دنیای مهر و شفقتی است که کودک از مادر خویش داشته است. به نظر او، همه فعالیت‌های اجتماعی؛ از جمله هنر، علم و دین کوششی برای اعاده یا یافتن جایگزینی برای عشق مادری است که انسان در کودکی تجربه کرده است (وولف، ۱۳۸۶، ص ۴۶۲ و ۴۶۳).

۱. conversion: ارتقای شدید و ناگهانی در دینداری

2. Suttie, I. D.

هری گانتریپ^۱ معتقد است که هر کسی نیاز دارد تا با محیطی که ارتباط سخاوتمندانه‌ای با او دارد، ارتباط برقرار کند. این موضوع خصوصاً در حوزه روابط انسانی صادق است. روابط بد انسانی؛ به‌ویژه در سال‌های اولیه زندگی انسان را به سمت نفی این نیاز یا احساس سرزنش و گناهکاری ناشی از ناتوانی در این روابط (افسردگی) سوق می‌دهد. در اینجا دین نیروی نجات‌بخش رابطه شیئی خوب و پناهگاهی برای روح سرگردان آدمی است که احساس گناه می‌کند (فونتانا، ۱۳۸۵، ص ۱۶۰). چنین فرد افسرده‌ای به تجربه‌های نجات‌بخشی نظیر توبه و تبدیل روی می‌آورد.

پژوهشگر دیگر در این حوزه ریتزوتو^۲ است. به نظر او روابط والدین و فرزند الگویی است برای درون‌فکنی کودک از اشیا و از جمله خداوند. تصویر خدا یک شیء انتقالی^۳ است که شخص می‌تواند در حل مشکلات خاص هر مرحله از رشد از آن کمک بگیرد. همین که فرد به مراحل بالاتر می‌رسد نیاز به این شیء پایان می‌یابد. البته ریتزوتو معتقد است که خداوند گرچه شیئی انتقالی است ولی کمکی مستدام به کیفیت زندگی می‌کند و در خدمت کسب ارتباط مثبت با خود، دیگران و زندگی است (پیدمونت، ۲۰۰۵، ص ۲۵۴). در نمونه او، افرادی که خداوند را مهربان تلقی می‌کردند، این تصویر را از رابطه با مادرشان به دست آورده بودند ولی آنان که در تردید و ترس از خداوند بوده و او را کنترل‌کننده یا خشمگین تصویر می‌کردند، این تصور را از روابط پدری خود به دست آورده بودند (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۴). البته ریتزوتو تأکید دارد که تصور فرد از خداوند صرفاً از روابط با اشیا نشئت نمی‌گیرد بلکه با عزت نفس و داشتن تصویر مثبت از خود نیز ارتباط دارد؛ داشتن تصویر بالارزش از خود با تصویر خدای مهربان همبستگی مثبت و با تصویر خدای نامهربان و سلطه‌جو همبستگی منفی دارد (وولف، ۱۳۸۶، ص ۵۰۹ و ۵۱۰). بر پایه نظریات ریتزوتو، لارنس^۴ پرسشنامه تصویر خداوند^۵ را پدید آورد تا به دست آورد که چه نیروهای ناهوشیاری در شکل‌گیری تصویر خداوند نقش دارند (پیدمونت، ۲۰۰۵، ص ۲۵۵).

رابطه با والدین و تصور از خداوند

همه تحقیقات حاکی از آن است که تصور فرزند از خداوند به نحوه رابطه او با والدین و تصویری که از آنها دارد، وابسته است. در یک بررسی روشن گردید که پنج عامل در بازسازی تصویر

1. Guntrip, H.

2. Rizzuto, A. M.

3. transitional object

4. Lawrence

5. God image inventory

خداوند مؤثرند: روابط با والدین، روابط با دیگر اشخاص یا گروه‌های مهم، احساس عزت نفس، آموزش درباره خداوند و ارتباط او با انسان و اعمال مذهبی مثل نماز و نیایش؛ از این عوامل دو عامل برجسته‌ترند: روابط با والدین و عزت نفس. با توجه به اینکه روابط با والدین بر عزت نفس نیز تأثیر بسزایی دارد، می‌توان مدعی شد که رابطه با پدر و مادر اساسی‌ترین عامل در شکل‌گیری تصویر خداوند است (وولف، ۱۳۸۶، ص ۵۱۱). در بررسی کودکان ۴ تا ۱۱ ساله از فرهنگ‌های مختلف در موضوع ارتباط تصور از والدین و تصویر خداوند این نتایج به دست آمد: ۱. ربط و شباهت درک از خداوند با درک از والدین؛ ۲. کودکانی که پدرشان مهربان‌تر بودند، خداوند را مهربان‌تر ملاحظه می‌کردند؛ ۳. کودکانی که مادرشان قدرتمندتر بودند، خداوند را قدرتمندتر درک می‌کردند (مهربانی پدر و قدرت مادر به ترتیب پیش‌بینی‌کننده مهربانی و قدرت خداوند بودند)؛ ۴. دختران و پسران در این موضوع متفاوتند؛ تصور دختران از خداوند با ویژگی‌های والدین و سبک تأدیبی آنها بیشتر مرتبط است تا پسران. در سنین پایین‌تر دختران خدا و پدرشان را کم‌قدرت‌تر درک می‌کردند تا پسران؛ ۵. بچه‌های بزرگ‌تر خداوند را مهربان‌تر و قدرتمندتر از بچه‌های کوچک‌تر می‌دانستند (لوونتال، ۲۰۰۸، ص ۸۴).

در تحلیل نتایج فوق می‌توان گفت که تصور فرزند از خداوند به چهره و تصویر غالبی که از والدین پیدا می‌کند، بستگی دارد. در خانواده‌ای که پدر مهربان است؛ این مهربانی در کنار مهربانی مادر چهره غالب والدین را مهربان ساخته و در نتیجه تصور خدای مهربان را می‌سازد، اما در خانواده‌ای که علاوه بر پدر، مادر نیز ظهور قدرتمندانه دارد، چهره غالب پدر و مادر، قدرت و تسلط گردیده و تصور فرزند از خداوند، موجودی قادر و مسلط می‌شود.

در تحلیل تأثیرپذیری بیشتر دختران نسبت به پسران دو فرضیه وجود دارد: اول، وابستگی روانی و احساسی بیشتر دختران که آنان را نسبت به ویژگی‌های درون‌خانه حساس‌تر می‌نماید؛ دوم اینکه، چون پسران امکان بیشتری برای حضور در بیرون از منزل را دارند کمتر از دختران از ویژگی‌های والدین اثر می‌پذیرند و همچنین، چون توجه و تمرکز پسران در کودکی بر مظاهر قدرت بیش از دختران می‌باشد. این نتیجه منطقی است که دختران، خدا و پدر را کمتر از پسران قدرتمند ببینند. درباره تفاوت درک قدرت و مهربانی خداوند در سنین مختلف می‌توان این تحلیل را مطرح نمود که چون براساس الگوی پیاژه با افزایش سن، درک انتزاعی کودک نیز افزایش می‌یابد (کرین، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲-۱۵۹). خصوصیات خداوند نیز در اثر افزایش سن بهتر درک می‌گردند. پژوهشی در آمریکا نیز نشان داد که تصور و درک خداوند در اوایل کودکی بیشتر شبیه پدر و در اواسط کودکی و نزدیک به نوجوانی شبیه به هر دو والد یا بیشتر شبیه مادر است (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۴). این نتیجه نیز می‌تواند براساس

الگوی فوق توجیه شود؛ کودکان در سنین اولیه درک واضح تری از قدرت دارند تا عطفوت؛ بنابراین، تصویر خداوند در این سنین به پدر نزدیک می‌باشد اما با افزایش سن و افزایش درک عطفوت، این تصویر به سوی تصویر مادر پیش می‌رود.

در یک سری از مطالعات هم نتایج ذیل حاصل شد:

۱. تصور پدری از خداوند بیش از تصور مادری است؛ ۲. گاهی خداوند شبیه هر دو والد ملاحظه می‌شود؛ ۳. نگرش به خداوند گاهی شبیه به نگرش به والد جنس مخالف است؛ ۴. توصیف و نگرش به خداوند شبیه والد ارجح است؛ ۵. پیشینه فرهنگی و تحصیلی بر نتایج مؤثر است، مثلاً کاتولیک‌ها بیش از پروتستان‌ها خداوند را شبیه مادر می‌بینند؛ ۶. نوجوانانی که والدین خود را کنترل‌کننده زندگی خود می‌دانستند، خداوند را بیشتر کیفرکننده تصور می‌کنند (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۱۰۶).

در تحلیل نتایج فوق، این فرضیه قابل طرح است که تصور از خداوند از تصویر والد تأثیرگذارتر یا والد ارجح تبعیت می‌کند؛ یعنی هر کدام از والدین که در زندگی فرد تأثیرگذارتر باشند - حال این تأثیر مثبت باشد یا منفی - تصویر خداوند در ذهن کودک را به خود شبیه می‌سازد. این تأثیرگذاری گاهی مثبت بوده و آن والد نزد فرزند اولویت دارد، و گاهی نیز منفی بوده و همسو با ارجحیت والد نمی‌باشد؛ مثلاً آنجا که والدی بسیار خشن و کنترل‌کننده بوده و در زندگی فرزند تأثیر جدی داشته است، خداوند سلطه‌جو، پرخاشگر و کیفرکننده جلوه می‌کند؛ چنان که در بررسی‌های دیگر نیز این نتیجه به دست آمده است (وولف، ۱۹۹۱، ص ۳۰۶). در یک بررسی معلوم شد تلقی مؤنث و مادرانه از خداوند در فرهنگ‌هایی است که پدر نامؤثر و عمدتاً غایب است (آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۹۹). در آزمون دیگری افراد دارای احساسات شدیدتر دینی، خود را در کودکی به مادر نزدیک‌تر دانسته، اما آنها که احساسات دینی ضعیف‌تری داشتند، خود را در کودکی به پدر و مادر به یک میزان نزدیک احساس می‌کردند (وولف، ۱۳۸۶، ترجمه دهقانی، ص ۵۸۵)؛ بنابراین، باید گفت والدین به میزان اثرگذاری بر فرزندشان، تصویر خداوند نزد او را به ویژگی‌های خود نزدیک می‌سازند.

سبک فرزندپروری والدین و دینداری فرزندان

دیانت فرزندان با سبک فرزندپروری والدین ارتباط دارد. دیانا بامریند^۱ بر مبنای پاسخگویی^۲ و پاسخ‌خواهی^۳ سبک فرزندپروری را به چهار سبک تقسیم می‌کند:

1. Baumrind, D.

2. responsiveness

3. demandingness

۱. سبک سلطه‌گرا: ^۱ دارای پاسخ‌خواهی بالا و پاسخگویی پایین‌اند. این والدین ترجیح می‌دهند قوانین را بر کودکانشان تحمیل کرده و بر اطاعت آنها تأکید می‌ورزند. ترکیبی از مؤاخذه شدید و جو سرد و بی‌روح عاطفی در اینجا حاکم است.

۲. سبک اقتدارگرا: ^۲ هم بر پاسخ‌خواهی و هم بر پاسخگویی تأکید داشته و برای کودکانشان توضیح می‌دهند که چرا قوانین لازم‌الاجراء بوده و نظرات آنها را می‌شنوند. این سبک مستلزم ترکیبی از حمایت گرم والدین همراه با ثبات و مطالبه انتظارات است.

۳. سبک آسان‌گیر: ^۳ پاسخ‌خواهی و مؤاخذه و تنبیه کمی دارند و در قبال تمایلات کودکانشان پاسخگویند.

۴. سبک طردکننده: ^۴ نه پاسخ خواهند نه پاسخگویند؛ این دسته معمولاً کاری به کار فرزندان نداشته و از او غافلند. مطالعات نشان داده است که به لحاظ روانی سبک اقتدارگرا برای رشد کودک مفید و سبک‌های سلطه‌گرا و طردکننده مضرند (هود، ۲۰۰۹، ص ۹۰).

برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که جهت‌گیری مذهبی در والدین پیش‌بینی‌کننده سبک اقتدارگرایی و آن نیز به نوبه خود پیش‌بینی‌کننده انتقال ارزش‌های دینی والدین به فرزندان است (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۴۷). وجود سبک سلطه‌گرا که معمولاً مستلزم تنبیه بیشتر فرزندان است، دینداری آنان را کاهش می‌دهد (بیت‌هالاومی، ۱۹۹۷، ص ۱۰۳). چنین خانواده‌هایی که به لحاظ روانی کارکرد خوبی نداشته و در صورت دیندار بودن گاهی تنبیه و مجازات فرزندان را به حساب خدا و دین می‌گذارند، کودکانی سرزنش‌گر بارمی‌آورند؛ این کودکان تصویری خشن، تنبیه‌گر و مجازات‌کننده از خدا داشته و او را بدخواه تلقی می‌کنند (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۵۹ و هود، ۲۰۰۹، ص ۹۳).

همچنین سبک فرزندپروری آسان‌گیر با جهت‌گیری دینی بیرونی و سبک اقتدارگرا با جهت‌گیری درونی ارتباط دارد (هود، ۲۰۰۹، ص ۹۰). توضیح اینکه، آلپورت^۵ دو نوع دینداری را از یکدیگر تفکیک نمود:

۱. دینداری به انگیزه درونی: ^۵ ویژه کسانی است که برترین انگیزه خود را در دین می‌یابند؛ نیازهای دیگر نیز هر قدر هم نیرومند باشند، اهمیت کمتری دارند و تا حد ممکن با عقاید و توصیه‌های مذهبی تطبیق داده می‌شوند.

1. authoritarian
3. permissive
5. Allport, G. W.

2. authoritative
4. rejecting/neglecting
6. intrinsic motivation

۲. دینداری به انگیزه بیرونی: ^۱ویژه کسانی است که مذهب را در راه مقاصد خود به کار می‌گیرند. اینان دین را از جهات مختلف مثل ایجاد امنیت و آرامش، پذیرش و منزلت اجتماعی، انصراف ذهن و توجه خود سودمند می‌شمارند. عقاید مورد قبول اینان طوری شکل می‌گیرد و حفظ می‌شود که با نیازهای اولیه آنها سازگار باشد. این سنخ به خدا روی می‌آورد، اما از خود روی نمی‌گرداند (آپورت و راس، ۱۹۶۷، ص ۴۳۴).

رابطه با والدین؛ التزام به دین و دوام دینداری فرزندان

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که رابطه با والدین تأثیر شدیدی بر التزام مذهبی دارد. از دست دادن ایمان یا کنار گذاشتن هویت دینی پیشین و گرایش به دین جدید غالباً با طرد شخص توسط والدین یا بیگانگی وی از آنان همراه است. پیوستن به یک گروه مذهبی می‌تواند راهی برای جستجوی مقبولیت و محبتی باشد که در خانواده فرد از او دریغ شده است. در پژوهشی چهل نوکیش مذهبی مورد مصاحبه قرار گرفته و مشخص گردید حدود هشتاد درصد آنان با پدر خود ارتباطی سرشار از فشار و اضطراب را تجربه کرده‌اند؛ همچنین، بررسی‌ها روشن ساخت که تبدل مذهبی با اشتیاق به یافتن حقیقت چندان ارتباط نداشته بلکه نتیجه آشفته‌گی‌های شدید عاطفی است که تا حدودی با دل‌بستگی به رهبر و مرشد فرقه جبران می‌شود. چنان که در مصاحبه‌ای با بیش از سیصد نفر از اعضای گروه‌های کلیسای لوتری،^۲ آنچه بسیار کم‌رنگ بود؛ تعبیرات، مفاهیم و عقاید مذهبی بود و در عوض آنچه مهم بود، عامل دل‌سوزی و وابستگی بین اعضا بود (وولف، ۱۳۸۶، ص ۵۱۱ و ۵۱۲). شیمل^۳ نیز در فهرست هجده موردی عوامل فقدان دیانت، یکی از علل ترک ایمان و تعهد دینی را تجارب خشن متمرکز بر محور دین و داشتن احساسات منفی شدید نسبت به یک یا هر دو والدین برشمرده است (شیمل، ۲۰۰۸، ص ۲۱۳).

نحوه رسیدگی به فرزندان و چگونگی استعانت آنان از خداوند

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که نحوه استعانت از خداوند با نحوه رسیدگی والدین به فرزندان ارتباط دارد. در یک بررسی میان فرهنگی اسپيرو و داندرید^۴ (۱۹۵۸) به ارزیابی سه فرضیه پرداخته‌اند: ۱. هر قدر فرد در کودکی با بروز علائم نیاز مثل گریه، مهرورزی والدین را

1. extrinsic motivation

2. Lutheran Church

3. Schimel

4. Spiro, M. E. & Andrade, R. G. D.

برانگیخته و بیشتر مورد لطف قرار گیرد، احتمال بیشتری هست که بعدها گمان کند امداد الهی منوط به انجام مراسم عبادی است؛ ۲. اگر به کودک بیاموزند که با چرب‌زبانی و التماس عنایت و مساعدت والدین را جلب کند، او مهرورزی خداوند را مشروط به انجام تضرعات و دعاها خواهد دانست؛ ۳. اگر والدین بدون درخواست و چرب‌زبانی فرزند به او توجه نمایند، کودک بعدها توجه خداوند را نامشروط تلقی خواهد کرد. محققان برای هر سه فرضیه شواهد کافی به دست آوردند (وولف، ۱۹۹۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ فونتانا، ۱۳۸۵، ص ۱۶۲).

رابطه با مادر و تعریف دین

دونالد کپس با بررسی نوشته‌ها و زندگینامه‌های چهار شخصیت مشهور؛ یعنی ویلیام جیمز،^۱ رودلف اتو،^۲ کاری یونگ^۳ و اریک اریکسون این فرضیه را مطرح کرد که این مردان در اثر نداشتن رابطه نزدیک و محبت‌آمیز با مادر، تعریفشان از دین تحت تأثیر قرار گرفته است. نحوه ارتباط آنها با مادر و تعریفشان از دین در جدول ذیل آمده است (لوونتال، ۲۰۰۸، ص ۸۵ و ۸۶).

شخصیت	ارتباط با مادر	تعریف دین
ویلیام جیمز	جیمز مادر خود را بی‌توجه به احساساتش می‌دید و او نمی‌خواست مزاحم این فراموشکاری او بشود.	احساسات انسان‌های تنها در تنهایی خود
رودلف اتو	مادر اتو غیر قابل دسترس و دلمشغول بچه‌های دیگرش بود. اتو عمدتاً او را تحریک می‌کرد تا او را تنبیه کند.	امر مینوی متضمن احساس ترس و هیبت
کارل یونگ	وقتی یونگ کوچک بود، مادرش در بیمارستان ناپدید شد. یونگ پس از آن زنان را غیر قابل اعتماد می‌دانست.	بعد از جستجوی بی‌فایده، خداوند مانند خورشید کوچکی در قلب فرد طلوع می‌کند.
اریک اریکسون	مادر اریکسون یک ناپدری را به رابطه خود با او راه داد که موجب نفرت اریکسون از خود شد.	کنار آمدن با احساس نفرت از خود

عوامل دخیل در میزان تأثیر والدین بر دیانت فرزندان

شدت و ضعف تأثیر والدین بر دینداری فرزندان به برخی عوامل وابسته است؛ موارد زیر از این جمله‌اند:

۱. روابط نزدیک میان والدین و فرزندان: پژوهش‌ها نشان می‌دهد که دیانت فرزندان محصول مشترک دیانت والدین و اتحاد و یگانگی فرزندان با والدین است؛ هرچه روابط گرم

1. James, W.

2. Otto, R.

3. Jung, C. G.

و نزدیک‌تر و حمایت عاطفی والدین بیشتر باشد، این تأثیر بالاتر می‌رود (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۱۰۱). رفتار گرم و دلسوزانه پدر و مادر پیش‌بینی‌کننده دینداری بالا در نوجوانی است (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۴۶) و به همین ترتیب، فقدان نزدیکی و ارتباط، شکاف دینی بین والدین و فرزندان ایجاد می‌کند (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۱۷).

۲. اعتبار والدین نزد فرزندان: اعتبار والدین نزد کودکان و تسلط واقعی آنها بر فرزندان بر یادگیری آنها از والدین مؤثر است (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۹۹). کودک سعی می‌کند خود را به والدی که در او نفوذ بیشتری دارد، شبیه سازد (شرفی، ۱۳۶۸، ص ۶۷). نبود سلامت ذهنی اعتبار والدین را کم می‌کند؛ مثلاً افسردگی مادر انتقال دین بین نسل‌ها را کاهش می‌دهد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۴۷).

۳. زندگی در خانه مشترک: بررسی‌ها نشان داده فرزندان که هنوز در خانه‌اند، در دیانت شباهت بیشتری با والدین دارند تا آنها که خانه را ترک کرده‌اند (آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۱۶). مشغولیت خانواده با هم به فعالیت‌ها و گفتگوهای دینی انتقال دیانت را افزایش می‌دهد (نلسون، ۲۰۰۹، ص ۲۴۷).

۴. توافق والدین: وقتی پدر و مادر در باورهای دینی مشترک باشند، تأثیرپذیری فرزندان مضاعف است؛ اما اگر در باورها یا شرکت در مراسم دینی اختلاف داشته باشند، می‌تواند در فرزندان تمرد ایجاد کند (آرگیل، ۲۰۰۰، ص ۱۶). پژوهش‌ها نشان می‌دهد در صورت اختلاف احتمال بیشتر، پیروی از دیانت مادر است (بیت هالاهمی، ۱۹۹۷، ص ۱۰۱).

۵. سن: شباهت با والدین در سنین مختلف تغییراتی می‌کند. تشابه فرزندان با والدین در دیانت وقتی فرزندان کم سن و سال‌ترند تا وقتی بزرگ‌تر می‌شوند بیشتر است، اما در بزرگسالی (مثلاً در دهه ۴۰ زندگی) باز هم شباهت زیاد می‌شود. در پژوهشی تأثیر والدین بر دانش‌آموزان سال‌های آخر مدرسه دائمی‌تر بود تا پاسخگویان دانشگاهی. این بررسی نشان می‌دهد که هرچه نوجوانان بزرگ‌تر می‌شوند، تأثیر والدین کمتر می‌شود؛ همچنین، معلوم شده که وقتی والدین جوان‌ترند، شباهت دینی با فرزندان بیشتر است (هود، ۲۰۰۹، ص ۱۱۳).

نتایج و ملاحظات

از اساسی‌ترین عوامل تعیین‌کننده دینداری افراد، والدین آنها هستند. توجه به تأثیر والدین، در نظرات روان‌شناسی دین سابقه طولانی داشته و تا به امروز ادامه دارد. والدین از طریق باورها و رفتارهای دینی، سبک دلبستگی با فرزندان، سبک فرزندپروری و روابط خود با آنان، بر دینداری آنها اثر می‌گذارند. انسان‌ها در هیچ امری به اندازه دیانت با والدین خود شباهت

ندارند و این شباهت در رفتارهای دینی بیش از باورهای دینی است. ظهور دینداری در رفتار والدین - مثل انجام فعالیت‌های دینی در خانه - همبستگی بالایی با دیانت فرزندان دارد. دلبستگی ایمن فرزند به والدین عامل جذب به دیانت والدین و باعث ایجاد تصور خدای مهربان و تسلی‌بخش می‌گردد؛ دلبستگی اجتنابی سبب تضعیف دینداری و ترس از صمیمیت و ارتباط با خداوند و دلبستگی دوسوگرا موجب نوسانات شدید دینداری است. گاهی دلبستگی نایمن سبب گرایش به خداوند به عنوان نماد دلبستگی جانشین می‌شود. مطابق با نظریه روابط شیء، رابطه مثبت اولیه انسان با والدین باعث پیدایش تصویر مثبت از خداوند و روابط سرد با آنها می‌تواند از یک سو به فقدان ایمان و از سوی دیگر به تبدیل بینجامد. اغلب کسانی که جذب فرقه‌های خاص مذهبی شده‌اند، روابط سردی با والدین یا یکی از آنها داشته‌اند. تصویر خداوند به تصویر غالب والدین بستگی دارد؛ اگر تصویر غالب حاکی از مهربانی و حمایت باشد، تصور خدای مهربان و حامی شکل می‌گیرد و اگر فرد والدین خود را کنترل‌کننده بباید، خداوند را بیشتر کیفرکننده تصور می‌کند. سبک فرزندپروری اقتدارگرا موجب دینداری درونی و انتقال ارزش‌های دینی والدین به فرزندان، و سبک سلطه‌گرا خصوصاً اگر همراه با تنبیه به بهانه‌های دینی باشد، تصویری خشن از خداوند ساخته و دینداری را کاهش می‌دهد. از دست دادن هویت دینی و گرایش به دین جدید نیز غالباً با طرد والدین و احساسات منفی نسبت به آنها همراه است. کودکی که همواره با گریه و التماس و چرب‌زبانی حاجات خود را از والدین دریافت می‌کرده است، امداد الهی را منوط به انجام مراسم عبادی و دعا و تضرع می‌داند؛ اما اگر والدین بدون درخواست فرزند به او توجه نمایند، توجه خداوند را نامشروط تلقی خواهد کرد. میزان تأثیر والدین بر دیانت فرزندان به عوامل دیگری چون اعتبار والدین زندگی در خانه مشترک و توافق دینی والدین بستگی دارد.

فارغ از برخی اظهارات قابل نقد روان‌شناسان درباره‌ی انگیزه‌های روی‌آوری به دین، این مدعا که دوره کودکی و اولین تجربه‌های آدمی، از عوامل مهم شکل‌گیری شخصیت و دیانت انسان است، مورد تأیید آموزه‌های اسلامی است. کودک از نظر اسلام مانند لوح سفید و پذیرنده‌ای است که نقوش ثبت‌شده بر آن تا پایان حیات او ماندگار بوده (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۸، ص ۴۹۹) و بر زندگی او اثر می‌گذارد. از منظر اسلامی هم، والدین اصلی‌ترین تأثیرات را بر دیانت فرزندان داشته و این تأثیرات قبل از انعقاد نطفه آغاز و به طرق گوناگون صورت می‌گیرد (هادیان، ۱۳۹۱، فصل ۷).

تأثیر باورها و رفتارهای دینی والدین بر دیانت فرزندان در آیات مختلف قرآن آمده (نوح، ۲۷؛ بقره، ۱۷۰؛ لقمان، ۲۱؛ مائده، ۱۰۴؛ زحرف، ۲۲) و مورد تأیید آموزه‌های اسلامی است (ر.ک: هادیان، ۱۳۹۱، ص ۱۶۰ و ۱۸۸). از منظر اسلامی، رفتار والدین به شیوه‌های گوناگون مانند انتخاب نام، توجه به نیازهای عاطفی و آموزش‌های دینی، بر دینداری فرزندان اثر می‌گذارد (هادیان، ۱۳۹۱، فصل ۸). آموزش‌های دینی درون خانه از ریشه‌های شکل‌گیری دینداری در فرزندان بوده و پیامبر گرامی اسلام، مسلمین آخرالزمان را که تعالیم دینی را به فرزندان خود نمی‌آموزند، مذمت می‌نماید (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۲۶۴). به‌طور کلی، این فرضیه مورد تأیید اسلام است که اگر تجارب اولیه آدمی با والدین، حاکی از گرمی، حمایت قابلیت اطمینان، پاسخگویی به نیازها و خیرخواهی باشد، تصویری متناظر با آن از کل هستی در ضمیر کودک نقش می‌بندند و چنین کودکی در آینده روابط چهارگانه‌اش با خود، خدا، دیگر انسان‌ها و جهان را بر مبنای خیرخواهی و اعتماد پی‌ریزی می‌کند؛ و از طرف دیگر، اگر دوره کودکی دارای جوّی سرد، غیر دوستانه و نامطمئن باشد، کودک در آینده نسبت به زندگی و خداوند، بدبین و نامطمئن خواهد بود؛ به همین دلایل، آموزه‌های دینی تأکید فراوان بر اکرام کودکان (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۹۰)، شاد کردن و آرامش بخشیدن به آنان (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۸، ص ۲۰۵)، دوستی و ترحم بر آنان (طبرسی، ۱۴۱۲، ص ۲۳۷؛ داوودی و حسینی‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۷۰)، بوسیدن آنها (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴۳، ص ۵)، بازی با آنها (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۱۱) و وفای به عهد با آنان (حلی، ۱۴۰۷، ص ۸۴) دارد و همچنین، تحمیل دیانت و فشارهای دینی توسط والدین و جامعه، براساس تعالیم اسلامی عامل تضعیف دینداری فرزندان است. از این منظر، هر انسانی وسع و توانی دارد که خداوند خارج از آن تکلیفی بر عهده فرد نمی‌گذارد (بقره، ۲۸۶)؛ در بیانات پیشوایان اسلامی نیز آمده است که هر انسانی سهمی از ایمان دارد و شایسته نیست آنکه سهم بیشتری دارد بر آنکه سهم کمتری دارد، چیزی را تحمیل نماید (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۳).

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵)، عوۃ لی ثلاثیة لعزیزیه فی الاحادیث الدینیة، ج ۳ و ۴، قم: دار سیدالشهداء.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل لشیعہ فی تحصیل مسائل لشریعه، ج ۱۵، قم: مؤسسه آل البیت.

حلی، ابن فهد (۱۴۰۷)، عدۃ اللدعی و نجاح لسانی، قم: دارالکتب الاسلامی.

داوودی، محمد (۱۳۸۴)، «ساختار اسلام و مؤلفه های تدین به آن»، مبانی نظری مقیاس های دینی (به کوشش محمدرضا سالاری فر، مسعود آذربایجانی و عباس رحیمی نژاد)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۱۵۵-۱۸۲.

_____ و سیدعلی حسینی زاده (۱۳۸۹)، سیره تربیتی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۴)، «مدلی برای سنجش دینداری در ایران»، جامعه شناسی دیرن، ش ۲۱، ص ۳۴-۶۶.

شرفی، محمدرضا (۱۳۶۸)، مرۃ حل رشد و تحول نسان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شعاری نژاد، علی اکبر (۱۳۶۴)، روغن شناسی رشد، تهران: اطلاعات.

شولتز، دوان و سیدنی الن شولتز (۱۳۸۷)، نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.

طبرسی، حسن بن فضل (۱۴۱۲)، مکارم للاحلاق، قم: شریف رضی.

عطاران، محمد (۱۳۷۱)، آریه مریمان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک، تهران: مدرسه.

فقیهی، علی نقی و محمد خدایاری فرد (۱۳۸۴)، «مؤلفه های دینداری از منظر خود دین»، مبانی نظری مقیاس های دینی (به کوشش محمدرضا سالاری فر، مسعود آذربایجانی و عباس رحیمی نژاد)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۲۰۹-۲۳۲.

_____ و دیگران (۱۳۸۵)، «بررسی الگوی دینداری از منظر قرآن و حدیث»، ندیشه دینی، ش ۱۹، ص ۴۱-۷۰.

فونتانا، دیوید (۱۳۸۵)، روغن شناسی، دین و معنویت، ترجمه الف. ساوار، قم: نشر ادیان.

- فیست، جس و گریگوری جی. فیست (۱۳۸۶)، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
- قدرتی قره‌قشلاقی، مهناز و مهدی مهریزی (۱۳۸۹)، «شاخص‌های دینداری»، علوم حدیث، ش ۵۷، ص ۹۳-۱۱۸.
- کرین، ویلیام (۱۳۸۴)، نظریه‌های رشد مفاهیم و کاربردها، ترجمه غلامرضا خوی‌نژاد و علیرضا رجایی، تهران: رشد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۵)، اصول کافی، ج ۴، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، قم: اسوه.
- مجلسی، سیدمحمدباقر (۱۴۰۴)، بحارالانوار، ج ۴۳، بیروت: مؤسسة الوفاء.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۸)، گزیده حکمت‌نامه پیامبره‌عظیم، تلخیص مرتضی خوش‌نصیب، قم: مشعر.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۹)، حدیث آرزومندی، تهران: نگاه معاصر.
- وولف، دیوید. ام. (۱۳۸۶)، روغن‌شناسی دین، ترجمه محمد دهقانی، تهران: رشد.
- هادیان، سیدعلی (۱۳۹۱)، عوغل روغن‌شناختی مؤثر بر باور دینی از منظر متون دینی و تحلیل آن از دید روغن‌شناسی دین، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه قم: دانشکده الهیات.
- Allport, G. W. & J. M. Ross (1967), "Personal Religious Orientation and Prejudice", *Journal of Personality and Social Psychology* 5, pp.432-443.
- Argyle, Micheal (2000), *Psychology and Religion: An Introduction*, New York: Routledge.
- Beit-Hallahmi, B. & M. Argyle (1997), *The Psychology of Religious Behaviour, Belief and Experience*, London: Routledge.
- Boyatzis, C. J. (2005), "Religious and Spiritual Development", Handbook of the Psychology of Religion and Spirituality (pp.123-143), R. F. Paloutzian & C. L. Park (eds.), New York: Guilford Press.
- Hood, R. W; P. C. Hill & B. Spilka (2009), *The Psychology of Religion: An Empirical Approach*, New York: Guilford Press.
- Kirkpatrick, L. A. (2006), "Attachment, Evolution, and The Psychology of Religion", in J. A. Belzen; L. J. Francis & R. W. Hood. ir (eds.), *Archive for the Psychology of Religion*, vol.28 (pp.3-48), Boston: Brill.

Loewenthal, K. M. (2008), *The Psychology of Religion: A Short Introduction*, Oxford: Oneworld.

Nelson, J. M. (2009), *Psychology, Religion and Spirituality*, New York: Springer.

Piedmont, R. L. (2005), "The Role of Personality in Understanding Religious and Spiritual Constructs", *Handbook of the Psychology of Religion and Spirituality* (pp.253-273), R. F. Paloutzian & C. L. Park (eds.), New York: Guilford Press.

Schimmel, Solomon (2008), *The Tenacity of Unreasonable Beliefs*, Oxford: University Press.

Wulff, D. M. (1991), *Psychology of Religion Classic and Contemporary Views*, Canada: Wiley.

